

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید  
xyaban@gmail.com  
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد  
khyaboon@gmail.com



# خیابان

شماره ۱۴ = شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۸

زنده باد حکومت مردم

زنده باد مقاومت مردمی در برابر کودتا

آزاد باد همه زندانیان سیاسی

نابود باد گاردهای کشتار

مرگ بر دیکتاتور

متن ذیل تخلصی از نامه آرش حجازی خطاب به افکار عمومی است. او به جرم افشای حقیقت مورد تعقیب قضایی حکومت کودتا قرار گرفته است.

بعد از مصاحبهام در روز ۴ تیر ماه ۱۳۸۸ (۲۵ ژوئن ۲۰۰۹) با بی‌بی‌سی درباره‌ی مشاهدات شخصی‌ام در مورد قتل وحشیانه‌ی ندا آقاسلطان، روز دهم تیرماه در اخبار خواندم که حکمی برای دستگیری من از سوی دولت ایران صادر شده است. همان‌طور که در مصاحبهام گفتم، انتظار چنین حرکت مذبحانه‌ای برای کتمان حقیقت در برابر این جنایت بی‌رحمانه از طرف دولتی می‌رفت که بنیادش بر دروغ و ظلم است. در این مصاحبه پیش‌بینی کردم که گفته‌های مرا کتمان می‌کنند. که اتهامات بسیاری را متوجه من خواهند کرد. این دولت، به جای آنکه بکوشد قاتلان اصلی این دختر معصوم و ده‌ها قربانی دیگر را پیدا کند و مسئولیت بی‌کفایتی خود را بپذیرد، سعی دارد هر فرد، کشور یا نهاد دیگری را که هیچ خطایی مرتکب نشده، مقصر بشمارد. خانواده و دوستان مرا در ایران، که هیچ ارتباطی با این ماجرا ندارند، تحت فشار گذاشته‌اند. پدر ۷۰ ساله‌ام را که استاد دانشگاه و چهره‌ی ماندگار است، احضار کرده‌اند بی‌آنکه هیچ دخالتی در این ماجرا داشته باشد. من فقط کاری را کردم که هر انسان شریفی در چنین شرایطی انجام می‌داد. سعی کردم یک قربانی را نجات بدهم و آنگاه که حقایق مرگش را رسانه‌های دولتی ایران مخدوش می‌کردند، بر آنچه شاهدش بودم شهادت دادم. چنان زیسته‌ام که هرگز دچار ندامت نشوم. من از نخستین پزشکانی بودم که در فاجعه‌ی هولناک زلزله‌ی بم به آن شهر رفتم، فقط برای آنکه در کنار قربانیان معصومی باشم که در آستانه‌ی از دست دادن امیدشان بودند. این بار، در کنار قربانی معصوم دیگری بودم، کاملاً برحسب تصادف، بدون آنکه تصویری داشته باشم که وارد چه ماجرای می‌شوم. اما این بار، این قربانی را بلائی طبیعی نکشت. آرزو و شهوت قدرت بود که خون او را ریخت. من نویسنده هم هستم، و اگر داستان‌ها، مقالات و گفته‌های مرا بخوانید، پی می‌برید که همواره از حقوق بشر دفاع کرده‌ام و همواره به‌پایش را پرداخته‌ام. همواره کوشیده‌ام زندگی صادقانه و شریفی داشته باشم و هرگز به ارزش‌هایم خیانت نکرده‌ام. ... به پروردگار که شاهد من است و به شرافتم سوگند یاد می‌کنم که فقط و فقط حقیقت را درباره‌ی مشاهداتم گفتم. ... این دولت که تاریخ جنگ جهانی دوم را مخدوش کرده، که ادعا می‌کند آزادی بیان در ایران جاری است، ادعا می‌کند که در زندان‌های ایران زندانی سیاسی نیست، مدعی است که هیچ سانسوری بر کتاب‌ها، اطلاعات، رسانه‌ها و مطبوعات ایران اعمال نمی‌شود، و وانمود می‌کند به حقوق شهروندی از جمله حق تجمع، حق اعتراض و حقوق برابر برای شهروندان ایران، فارغ از جنس و نژاد و دین احترام می‌گذارد. در بیست روز گذشته اما، جهان کذب بودن تمامی این ادعاها را از راه چشم‌های آشکار ایرانیان دلاور دیده است. مطمئنم جهان هرگز این دروغ تازه را باور نخواهد کرد و درک می‌کند که این پزشک، نویسنده و ناشر، کاری نکرده است جز عمل به حکم وجدانش در شفافتن به یاری کسانی که به یاری نیاز داشتند، و بازگفتن حقیقت. ندا تنها کسی نبود که در این غوغا به خاک افتاد. آیا تمامی آن کسانی که بی‌گناه به قتل رسیدند، قربانیان توطئه‌ی جهانی بوده‌اند؟ چرا قاتلان قربانیان دیگر تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند؟ یا شاید باید بی‌کفایتی و بی‌تفاوتی غیرنظامیان مسلحی را مسئول دانست که نتوانستند خردمندانه اعتراضات قانونی شهروندان ایرانی را نسبت به بی‌عدالتی برتابند. من فقط یک شاهدیم. چرا باید به جای قاتل، شاهد تحت تعقیب قرار گیرد؟ آیا خون کافی ریخته نشده؟ آیا باید از ترس در برابر این جنایت هولناک ساکت می‌مانم؟ آیا این پیامی است که قصد داریم برای نسل‌های آینده‌مان به جا بگذاریم؟ ... کاری را کرده‌ام که هر انسان شریفی انجام می‌داد، و به این دلیل مورد تهدید قرار گرفته‌ام. درست همان‌گونه که تمامی این شهدا کاری را کردند که هر جان آزاده‌ای انجام می‌داد، و به همین خاطر به قتل رسیدند؛ به دست نفرت سیاهی نسبت به هرآنچه این شهدا به پایش ایستاده بودند: آزادی، راستی، و عدالت. آرش حجازی ۱۱ تیرماه ۱۳۸۸

حکومت کودتا کشتار می کند  
و شاهدان را تهدید به سکوت می کند

کارگران  
کجا ایستاده اند

انقلاب  
در مقابل  
فاشیسم



فاشیسم، اصلاح طلبی و جنبش انقلابی مردم

امیر ک.

آیا می توان یک جامعه را سرکوب و کشتار کرد و به حکومت ادامه داد؟ پاسخ به این مسأله آشکار است. خیر. تاریخ تکامل جوامع بشری از یکسو و دانش اجتماعی و سیاسی بشر از سوی دیگر به این پرسش پاسخ منفی می دهند. همواره اقلیت حاکم بر جوامع طبقاتی تلاش می کنند تا رضایت و توافق اکثریت محکوم جامعه را به طریقی جلب کنند. آنها به کمک مذهب، نیکوکاری ریاکارانه، زد و بندهای مختلف با لایه ها و اقشار مختلف بالایی جامعه، نظام حقوقی، نظام آموزشی و پرورشی و مجموعه ی عظیمی از نهادها و راهکارهای دیگر حاکمیت خود را ابقا می کنند. حتی کشورهای اشغالگری که کشوری ثانی را تسخیر می کنند معمولاً بدون کشتار جمعی مردم و مقابله نظامی با کلیت جامعه مستعمرات خود را تشکیل می دهند. روش غالب طبقات حاکم همواره فریبکاری و مصالحه بوده است و نه کشتار و خشونت عریان. اما حکومت کودتایی کنونی همچون اشغالگران مغول در سرزمین های فتح شده عمل می کنند. آنها را باکی از کشتارهای جمعی، سر به نیست کردن جوانان، یورش به مدارس کهنسال، اعدام زندانیان و تصفیه های خونین نیست. دار و دسته ای کوچک علیه کل یک جامعه دست به اسلحه برده است و گلوهای مردم را نشانه رفته است. یک قلم در کوی دانشگاه بیش از ۲۵۰ زخمی و چندین کشته به جای گذارده اند. خبر از دستگیری ۴۵۰۰ نفر تنها در یک روز منتشر می شود. صحبت از سلاخی های خونین در زندان است. به خانه های مردم معمولی حمله می کنند و درب ها را می شکنند و همه چیز را تخریب می کنند. کم مانده است همچون مغولان که نیشابور را با خاک یکسان کردند و بر روی خاک آن یونجه کاشتند، کل تهران را به زمینی سوخته تبدیل کنند. برای بسیاری این سؤال پیش می آید که چرا؟ چرا حکومت از چپاول نرم به چپاول سخت روی آورده است؟ چرا گام در راهی گذارده که ضرورتاً به نابودی حاکمیتش منتهی خواهد شد؟ زبانه های هر دم شعله ور تر انقلاب اجتماعی ایرانیان را نمی بیند که به زودی کرسی های حاکمیتش را به خاکستر بدل خواهد کرد؟

در پاسخ به این سؤال بایست به منطق فاشیسم پرداخت. حکومت کودتایی تکامل رگه ی فاشیستی نظام سیاسی جمهوری اسلامی است. اکنون جامعه با فاشیسم تمام عیار روبرو است. اشتیاق کودکانه حکومت به تکنولوژی های مرگبار و کنترل کننده، دخالت فزاینده در تمام ابعاد زندگی شهروندان، کمپ های مرگ و شکنجه، دروغ های وقیحانه از بلندگوهای دولتی، احساس تنزه درونی هنگام کشتار و سلاخی مخالفین سیاسی عقیدتی، و شاید مهمتر از همه جنون خصلت پررنگ حاکمیت فاشیستی کنونی است. جنون فاشیسم همان عاملی است که محاسبات عقلانی برای تدام حاکمیت را تعطیل می کند. بی دلیل نیست که دیوانگانی چون هیتلر و موسولینی و احمدی نژاد و خامنه ای در رأس حرکت های فاشیستی قرار می گیرند.

اصلاح طلبان قادر به درک این ماهیت فاشیستی کودتا نیستند. آنها گمان می کنند با مصالحه و حرکت های درون نظام می توانند فضا را به دوره پیش از کودتا بازگردانند. تعلقات طبقاتی آنها این ارزیابی آنها را تقویت می کند. آنها به زودی بهای سنگین این اشتباه خود را خواهند پرداخت. اما مردم که منفعتی در ابقای این نظام ندارند ماهیت فاشیستی حکومت را درک کرده اند. به همین دلیل به فرمان ترک سنگرها عمل نمی کنند.





**یک راننده شرکت واحد شهید شد**

آژانس ایران خبر- طی خبر رسیده از رانندگان شرکت واحد منطقه یک واقع در خیابان هنگام، روز چهارشنبه دهم تیر ماه ساعت ۸ صبح یکی از رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران به نام حسین زاغی بر اثر اصابت گلوله به سرش در پارکینگ پارک سوار بیهقی که محل کار این راننده بود در داخل اتوبوس به شهادت میرسد . وی از رانندگان منطقه یک شرکت واحد اتوبوس رانی تهران بوده است .

**بیانیه عفو بین الملل در خصوص محمد مصطفایی**

سازمان عفو بین الملل در فراخوان اضطراری خود اعلام کرده است که محمد مصطفایی، یک وکیل ایرانی و مدافع حقوق بشر، به قید وثیقه آزاد شده است. او به «تبانی علیه امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام» متهم شده است. محمد مصطفایی احتمالاً با پیگرد قضایی روبرو خواهد شد و در صورتی که زندانی شود، زندانی وجدانی خواهد بود که صرفاً به خاطر فعالیت های حقوق بشری و به کارگیری مسالمت آمیز حق آزادی بیان و تشکل خویش بازداشت می شود.

محمد مصطفایی روز اول ژوئیه با پرداخت یک میلیارد ریال ایران (تقریباً ۱۰۲۰۰۰ دلار) از بند ۲۰۹ زندان اوین در تهران، پایتخت ایران، آزاد شد. او روز ۲۵ ژوئن به وسیله ماموران امنیتی لباس شخصی دستگیر شده بود. به او گفته شده که به «تبانی علیه امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام» متهم شده است. محمد مصطفایی پس از آزادی از تمام کسانی که برای آزادی او مبارزه کرده بودند تشکر و سپاسگزاری کرد و گفت: «زندان مرا بیشتر از همیشه به ایستادگی قاطعانه در راه حقوق بشر مصمم کرد.»

محمد مصطفایی یک وکیل حقوق بشری است که به خاطر مبارزه اش علیه اعدام کسانی که در ایران به اتهام جرائم ارتكابی در بیش از ۱۸ سالگی محکوم شده اند شناخته شده است. او وکالت حداقل ۲۵ نوجوان محکوم به مرگ به خاطر این ۳۰۰ گونه جرائم را به عهده دارد.

مجموعه ی فعالان دموکراسی و حقوق بشر در ایران؛ بنابه گزارشات رسیده از تهران، صدای اعتراضات شبانه ی مردم تهران همانند شهبای گذشته بصورت گسترده از نقاط مختلف شنیده می شود.

**شعارهای مردمی شبانه علیه دیکتاتور**

طبق گزارش فعالین حقوق بشر مردم تهران شب گذشته از ساعت ۲۲:۰۰ بر بام خانه های خود حاضر شدند و به اعتراضات شبانه ی خود ادامه دادند. آن ها بصورت خانوادگی و همراه با کودکان خود بر بام منازل خود حاضر شدند و بصورت گسترده ندای الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور را سر دادند. ندای الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور بصورت شبانه در همه ی محلات تهران سر داده می شود، اما شدت اعتراضات در مناطق جنوبی تهران بیشتر از جاهای دیگر می باشد.

شعارها، نیروهای سرکوبگر را هراسناک و کلافه کرده است و علیرغم بکار بردن همه ی شیوه های وحشیانه تا به حال موفق به خاموش کردن آن نشده اند. استبداد حاکم با ظاهری فریبکارانه و با سوءاستفاده از مذهب سعی داشت که به اعمال ضدبشری خود مشروعیت بدهد.

اگر چه دیشب ۱۲ تیر ماه جمعه و روز تعطیل بود و انتظار می رفت مردم در روزهای تعطیل بیرون از خانه باشند، اما بیشتر مردم در این ساعات خود را به خانه رسانند تا بر بام خانه هایشان اعتراض خود را نشان دهند. عده ای هم سوار بر وسایل نقلیه خود در خیابان ها شعار اعتراضی خود را سر می دادند. اعتراضات شبانه تا حوالی ساعت ۲۳:۰۰ ادامه داشت.

این گزارش می افزاید، برای مقابله با اعتراضات شبانه ی مردم، تعداد زیادی از نیروهای گارد ویژه، لباس شخصی ها در پایگاه های بسیج و مساجد محله مسفر شده اند. آنها برای خاموش کردن صدای اعتراضات شبانه ی مردم به هر اقدامی متوسل می شوند، از جمله پورش به منازل، ضرب و شتم ، دستگیری و تخریب اموال مردم و موارد متعدد دیگر... ولی تا به حال اعتراضات مردم نه تنها خاموش نشده است بلکه بر شدت آن افزوده شده و نواحی بیشتری به آن پیوسته اند.

**حمایت دانشگاهیان جهان از دانشجویان و اساتید معترض**

ما امضا کنندگان این نامه بدینوسیله قویا هر شکلی از خشونت و حمله به دانشگاه های ایرانی را محکوم می کنیم. گذشته از این، ما از تلاش مداوم دانشجویان، اساتید و دانشگاهیان ایرانی برای رسیدن به عدالت، برابری، آزادی بیان و دموکراسی حمایت می کنیم. ما همگی، از نهادهای بین المللی می خواهیم تا با درخواست رعایت حقوق بشر و امنیت و ایمنی همه دانشجویان، اساتید و دانشگاهیان ایرانی، از دانشگاه های ایران حمایت کنند. این نامه تاکنون به امضای ۷۸ استاد معتبر جهان رسیده است.



**چنگال کودتا در گوشت مشهد**

هاشم خواستار عضو کانون صنفی معلمان ایران ، رضا عرب فعال دانشجویی شهر مشهد و دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران ، روح الله شهسوار عضو جبهه مشارکت منطقه خراسان و صدها تن از مردم شهر مشهد معترض به کودتا ۲۳ خرداد، همچنان در بازداشت به سر میبرند.

هاشم خواستار عضو کانون صنفی معلمان مشهد ، در حالی که در روز ۲۵ خرداد در پارک ملت مشهد روی صندلی در حال استراحت بود توسط ماموران لباس شخصی بازداشت شد و علی رغم قول آزادی وی از هفته گذشته، وی هنوز در زندان مرکزی شهر مشهد بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشد در بازداشت به سر میبرد. گفتنی است با توجه به کهولت سن وی ، همسر و فرزندانش به شدت نگران سلامتی آقای خواستار می باشند. آقای خواستار از بیماری قلبی رنج میبرد. وی پیش از این در سال ۸۶ به دلیل شرکت در تجمعات اعتراضی معلمان بازداشت و به صورت اجباری بازنشسته شده بود.

همچنین رضا عرب دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران که در هفته های گذشته به دلیل بیماری شدید از ناحیه کمر و ممنوع ورود شدن به دانشگاه در منزل پدری اش در شهر مشهد در حال استراحت بود و در هیچ یک از تجمعات اعتراضی در دانشگاه مازندران حضور نداشت ، روز دوشنبه هفته جاری پس از مراجعه به دانشگاه برای شرکت در امتحان مجدد و در حالی که هیچ جرمی مرتکب نشده بود ، مقابل ساختمان مرکزی دانشگاه مازندران بازداشت شد. گفتنی است روز سه شنبه برای عرب قرار تامینی کفالت صادر میشود و در حالی که روز چهارشنبه کفیل وی برای سپردن قرار کفالت و آزادی عرب به دادگاه مراجعه میکند ، مطلع میشود که قرار کفالت عرب به قرار بازداشت موقت تبدیل شده و وی از بازداشتگاه پلیس به زندان مرکزی بابلسر منتقل شده است . گفتنی است به گفته مسئولان قضایی شهر بابلسر رضا عرب با عنوان مجعول و غیر قانونی بازداشت پیشگیرانه ، راهی زندان شده است.

بنا به این گزارش روح الله شهسوار از روز ۲۳ خرداد همچنان بدون آنکه اتهامی متوجه وی باشد در بازداشتگاه اداره اطلاعات شهر مشهد زندانی است.

همچنین به گزارش فعالین حقوق بشری شهر مشهد از سرنوشت صدها تن از مردم بازداشت شده در اعتراضات مردمی شهر مشهد نسبت به کودتا انتخاباتی ۲۳ خرداد اطلاعی در دست نیست و علی رغم گفته دادستان مشهد در مصاحبه با خبرنگار مهر مبنی بر آزادی همه دستگیر شدگان ، هنوز صدها تن از مردم در بازداشت به سر میبرند.

بنا به این گزارش همچنین در اعتراضات مردمی شهر مشهد دست کم سه تن از مردم معترض به شهادت رسیدند که نام شهید مصطفی غنیان دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مکانیک دانشگاه تهران تا کنون منتشر شده است. همچنین در اعتراضات مردمی شهر مشهد نسبت به کودتا انتخاباتی شهر مشهد بیش از ۲۰۰ تن از مردم نیز مجروح و زخمی شده اند

**Free all Political Prisoners in Iran**

**Free Shiva Nazar Ahari**

**Solidarity to condemn the violation of Human Rights in Iran**

**شیوا نظرآهاری را آزاد کنید**  
**زندانیان سیاسی را آزاد کنید**

**قطره های خون، تف های بالای سر!**

سیمین مسگری

بالاخره بیابیه ای که بسیاری از همان ابتدا، بعد از اعلام نتایج انتخابات و آغاز اعتراضات عمومی گسترده در خیابانها، انتظارش را می کشیدند صادر شد. دیر و زود داشت ولی سوخت و سوز نه!

اندک شناختی از ماهیت اصلاح طلبی و اصلاح طلبان، جای هیچگونه تعجب را از دیدن این بیابیه باقی نمی گذارد. بیابیه ای سرشار از تناقض، آنگاه که نگارنده آن با گذر از فرش قرمز بافته از تار و پود بی قانونی و بی عدالتی شورای نگهبان و نظارت استصوابیش، وارد به اصطلاح مبارزات انتخاباتی می شود. اما تا اینجا کار دیگی است که برای موسوی هم می جوشد، هر چند بر آتشی از هیزم آزادی!

شاید اگر موسوی در ابتدای راه رد صلاحیت می شد، صدای وا قانونای او را خیلی زودتر از اینها می شنیدیم؛ در کنار هزارانی که شاید به دلیل نداشتن سابقه ای به درخشانی! سابقه او، بی صلاحیت اعلام شدند. اما تا اینجا کار دیگی بود که برای موسوی هم می جوشید، هر چند بر آتشی از هیزم حق!

این تناقض ها مبین این مطلب است که ملاک قانون و بی قانونی برای موسوی در ارتباط با خود او معنا می یابد، چه به محض اینکه قاعده بازی بر زمین شورای نگهبان و رهبری، روی خشن خود را بر او می نمایند هر آنچه که از قضا نردبان اونیز برای ورود به صحنه انتخابات بود، غیر مشروع و ضد قانون عنوان می شود.

کسی که ادعای قانون مداری و حقوق شهروندی می کند می بایست از ابتدا این بازی ناعادلانه را تحریم کند، نه اینکه با دغل نظارت استصوابی وارد این بازی شود و پس از اینکه زمین بازی به ضرر او کج می شود و شیب می گیرد، شروع به نق زدن کند. یا همه یا هیچ !

در این بیابیه، دغدغه و اندوه اصلی موسوی نه کشتارها، نه دستگیری ها، نه عاملان مرتکب شونده این جنایتها و سرکوبها و نه تعقیب قضایی آنها، بلکه از بر خطر افتادن پایه های نظام است و ترس او از شعارهای ساختار شکن. خوفی که او را بر آن می دارد تا در هیبت یک فرشته باد و باران، حساب نظام را از هر چه قانون شکنی و سرکوب و قتل و تجاوز جدا کند و با نصیحت نهادهای تصمیم گیر در نظام، برای باز گذاشتن مجاری اصلاح اشتباهات، تهدید و هزینه سنگین ساختار شکنی مردم را به آنان گوشزد کند.

موسوی با خطاب قرار دادن مردم، نسخه اصلی نظام جمهوری اسلامی را در بر گیرنده همه خواسته های ما می داند و ما را موظف به حفظ آن و جلوگیری از به استحاله رفتن آن می کند، بی آنکه هیچ آدرسی از این نسخه اصلی به ما دهد و به نقش احمدی نژاد و خامنه ای و خمینی و رفسنجانی و خلخالی و لاجوردی و خود و دیگر دیگران، در تدوین این نسخه اصلی از نظام اشاره کند، تا بداند که ما می دانیم که این نسخه کپی از نظام، برابر با اصل آن است و دفاع او از نسخه اصلی نظام، آب کشیدن جا نماز در سراب است!

موسوی در بیابیه خود که مملو از شعارها و عبارتهای کلی و انتزاعی و مطالباتی که فاقد راهکارهای عملی دستیابی به آنهاست، یا با ساده انگاری و یا به عمد، با استفاده از کلمه ما، همه معترضین را در زمره طرفداران خویش قرار میدهد و هدف این «ما» را از ابتدا بازگرداندن عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور می داند و از شعارهای حاصل از ظرفیت ذهنی «ما» تحت عنوان شعارهای نغز یاد می کند.

او با تظاهر به ناشنیدن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، که علی رغم هزینه های بسیار سنگین آن، بارها و بارها از زبان تظاهر کنندگان در خیابانهای ایران خارج شد، سعی در دادن آدرس غلط به ما را دارد. و اینگونه آنانی را که رودروی او و حامیانش و معترضین، به خشونت دست میزنند را در اخوت خود شریک می داند، تا کتک خوردگان و دستگیر شدگان و کشته شدگان ساختار شکن را.

نویسنده بیابیه کذایی، با متوجه کردن مسئولیت صدمات اعتراض بر مردم، با این عنوان که با ابتکارهای ما برای احقاق حقوقمان در چهارچوب قانون و حرکت اصلاحی و اصولی ، باید امکان شرکت کودکان و زنان باردار هم در تظاهرات وجود داشته باشد انگار از ما می خواهد که باتوم و گاز اشک آور و اسلحه و مسلسل خود را به کناری بگذاریم!

اما اوج قهقراپی هدف نگارنده از بیابیه آنجایی است که «ماجرای ما هر چند تلخ، یک اختلاف خانوادگی» به شمار می آید و لابد آنچه حاصل ما می کند از این همه که رفت و می رود، شرمندگی از اعتراضات گسترده و لجوجانه مان علیه کودتای برادرمان احمدی نژاد و پدرمان خامنه ای است.

تو گویی اینهمه، تف بالای سر بوده است!



## معنای نهایی آن نگاه خیره ی زنانه

**رضا براهنی**

آن چیست در نگاه خیره ی متمرکز چهره ی زیبای پسامرگِ ندای ایرانی که حتی مصداق تعریف غربیان از استبداد نگاه را واژگون می کند و در آن سوی مرزها بر کرسی جهانی، ترجم، نازک آرایی بیکران، گونه ای تسلیم و رضامندی ناهمگون و رؤیایی می نشاند، بی آنکه ذره ای قصد سرزنش قدرتی را داشته باشد که اندام نازنین او را میخکوب زمین آینده ای کرد، از آن ایران، که در آن، جمله ی زنان یکسر، به قامتی افراشته گام برخواهند داشت، چرا که او با آن چشم ها بر آن چهره، بر زمینی افتاد که عطرِ خون و گیسوی او آن را تقدیس کرده بود.

خود را تسلیم مرگی کرد که جاودانه از تدفین آن چهره دور خواهد ایستاد، که بود آن کسی که بر کنار او زانو زده بود و می خواست فرشته ی مفارقتِ روان او را با دمیدن نفسِ خود به سوی زندگی برگرداند. نومیدی ما بر آستان مرگ زیبایی، مرز نمی شناسد. می بینیم او را که ناگهان در برابرمان ایستاده، می بینیم که نه! نایستاده، بل که با معنای نامش، «ندا»، سروشِ جهانی ناشناس»، زاده می شود. چه شوربختیم که او در برابرمان نایستاده، و طنز شوخ ماجرا را ببین! چه اقبالی به ما روی کرده که او چشمانش را، سراسر، گشاده نگاه داشته تا ما به ژرفای آن خیرگی جاودانه ی نگاه که پایان جهان را به کام می کشد، چنو خیره شویم.

و این مرگ، تصادفی نبود. چگونه ممکن بود تصادفی باشد؟

حتی پیش از آنکه دانش نو گلوله را کشف کند، گلوله حضور داشت. از سراسراهای تاریخ ایران عبور می کرد، و نیز از هر خانه و خوابگاه ایرانی. گلوله در سراسر قوانین کمین کرده بود. در همه ی مذاهب و در سراسر ساختارهای سیاسی، گلوله وقتی که شهرزادِ افسانه گو گام به خوابگاه شهریار گذاشت حضور داشت. وقتی که شهرزاد تسلیم مرگ شد – شاید به مرگی طبیعی، اما پیوسته در سایه ی شهرپاری که هر آن عشقش کشید، می توانست بکشدش، همانطور که صدها، بل که هزاران چنو را کشته بود.

گلوله قرن‌ها در جهت او به خطا می رفت، هر چند بساط قتل گسترده بود. و در زندان گلوله بود، اما چهره های مردگان، بوپژه چهره های زنان، بسیاری از آنان در همان سن و سال ندا، نباید به رؤیت گذاشته می شدند. و ناگهان «ندا» روی زمین افتاده بود، با آن چشم ها، انگار کتیبه ای از «داوینچی» از هزارتوی تاریخ برون جهیده بود، و چنان زنده که هیچ چیز، حتی چهره ی زنده ی خود «ندا» هم تا آن درجه زنده نمی توانست باشد. آری، چشمهای ندا، همه چیز را پشت سر گذاشته بود، و حالا با چشم های همه ی زنان جوان، دختران جوانی که در برابر جوخه ی آتش گذاشته شده بودند، و یا قرار بود دیگرباره در برابر جوخه ی آتش گذاشته شوند، و یا توی زمین، تنها، با سرهای بیرون از زمین، کاشته شده بودند تا گلوله ها به سنگها تبدیل شوند و سرهای آنها را در زیر چادر هدف قرار دهند. و ناگهان، به تأثیر قیامت یا آخرالزمان، پرده کنار رفته بود، چهره ی یگانه با آن چشمها در برابر بود، و آن دو چشم راستار از دو مصراع بیت مولانا و حافظ سخن می گفتند، و تو حیرت می کردی، یکسره حیران بودی از صراحت مورّب و رمیده ی آن دو چشم که جهان را با مهری بی مثال سرزنش می کردند، با آن نگاه خیره که دوربین به دامش انداخته بود، وقتی که شاید همزمان تک تیرزن پنهانی «الهی» آماده می شد تا ندایی دیگر را نقش زمین کند، تا اینکه ما چشمهامان را تا پایان جهان باز نگه داریم، که جهان را از این رهگذر به میراث برده ایم، به میراث خواهیم برد.

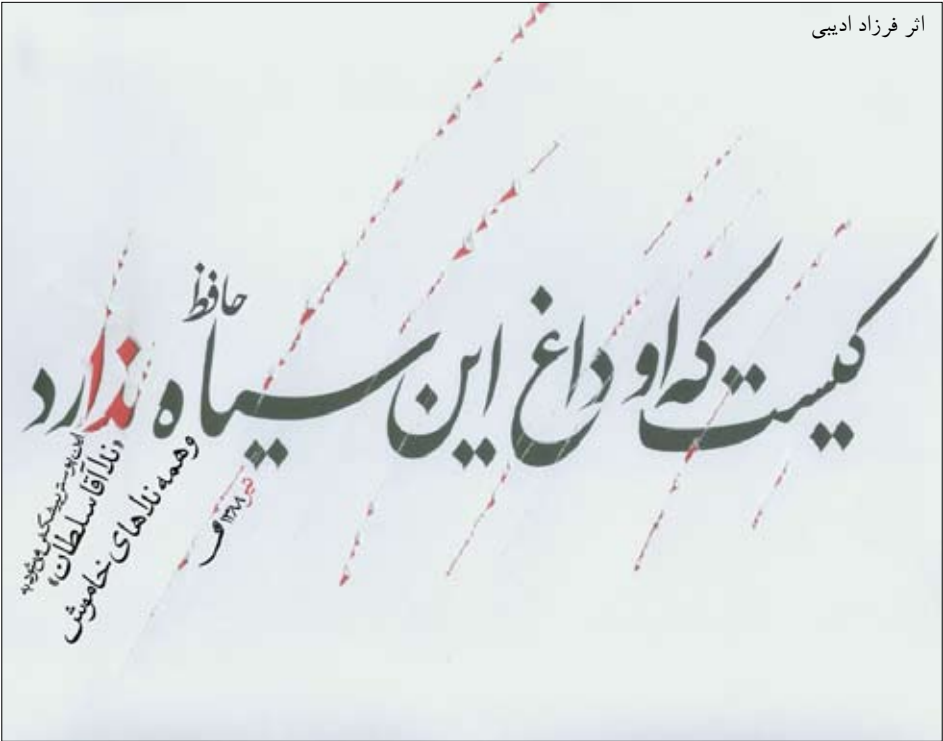
تورنتو ۶ تیر ۱۳۸۸
منبع: www.tribun.com

### دستگیری ها در مازندران

نیما نحوی فعال چپ گرای دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل توسط نیروهای لباس شخصی(اوباش انصار حزب الله) دستگیر شد. هفته ی پیش هم یک دانشجوی دختر دانشگاه مازندران به نام سوگند علیخواه با همدستی یکی از کارکنان حراست این دانشگاه توسط انصار هنگام خارج شدن از دانشگاه دستگیر و به یکی از پایگاه های بسیج در فریدونکنار منتقل و د رآنجا سه روز متوالی مورد ضرب و شتم و لگد و شکنجه ی فیزیکی و روحی انصار قرار گرفت. طوری که حتی آثار شکنجه و سر و صورت زخمی و کبود او به وضوح بعد از آزادی گویای واقعیت بود. انصار حزب الله به طور خودسرانه اقدام به ربایش فعالین دانشجویی می کنند و آنها را تا سر حد مرگ شکنجه می کنند که با توجه به آنچه که به این دختر دانشجو گذشت ما به شدت نگران وضعیت نیما نحوی هستیم!

منبع وبلاگ آرمان اشتراک

اثر فرزاد ادیبی



### می خواهیم به وطنم ایران برگردم مرجان ساتراپی

با حضوری ۸۵ درصدی در انتخابات، رویای ممکن شدن تغییر را دیدند.

همچنین باور کردند که «بلی! آنها می‌توانند».

احتمالا نیازی نیست که به یادتان بیاورم که این اولین باری نیست که ایران‌ها نشان دادند که چقدر عاشق آزادی‌اند. فقط به قرن بیستم نگاهی بیاندازید: انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶(اولین در آسیا)، ملی کردن صنعت نفت در ۱۹۵۱ (اولین در خاورمیانه)، برپایی انقلاب ۱۹۷۹، و خیزش دانشجویی ۱۹۹۹ که اکنون بانگ خروشان دموکراسی خواهی را با خود آورده است.

بیست سال قبل، وقتی تحصیل در رشته هنر در تهران را شروع کردم، «سیاست» آنقدر موضوعی ترسناک بود که ما حتی شهامت فکر کردن به آن را هم نداشتیم. در موردش حرف بزنیم؟ فراتر از اعتقاد؟

که بر علیه رئیس جمهور در خیابان‌ها تظاهرات کنیم؟ چه فکر عبثی!

نقد رهبری؟ چه خیال مهلکی!

فریاد «مرگ بر خامنه‌ای»

مرگ، شکنجه و زندان، بخشی از زندگی روزانه جوانان ایران است. آنها شبیه ما نیستند، شبیه دوستان ما و یا شبیه من در زمانی که در سن آنها بودم نیستند. آنها نمی‌ترسند.

آنها آنی نیستند که ما بودیم.

آنها دستان خود را زنجیر می‌کنند و فریاد می‌زنند: «تترسید! تترسید! ما همه با هم هستیم!»

آنها فهمیده‌اند که هیچ کس حششان را به آنها نمی‌دهد، باید خودشان آنرا بستانند.

آنها برخلاف نسل قبل از خود– نسل من که رویایشان خروج از ایران بود– فهمیده‌اند که رویای واقعی نه ترک آن که جنگیدن برای آن است، برای آزاد کردنش، برای عشق ورزیدن به آن و برای بازسازی‌اش.

آنها دستان خود را زنجیر می‌کنند و فریاد می‌زنند: « می‌جنگیم! می‌میریم! ذلت نمی‌پذیریم!»

آنها به خیابان می‌رفتند با علم به این که هر تظاهراتی، امضای سند مرگشان است.

امروز جایی خواندم که با کنایه نوشته بود « انقلاب مخملی» ایران به «کودتای مخملی» ایران تبدیل شد. اما بگذارید چیزی به شما بگویم: این نسل، با امیدهایش، آرزوهایش، با خشمش و طغیانش، برای همیشه جهت تاریخ را تغییر داده است. هیچ چیز مثل قبل نخواهد بود. از این پس هیچ کس ایرانیان را با رئیس‌جمهور باصطلاح منتخبشان قضاوت نخواهد کرد.

از این پس ایرانیان، بی باک هستند، آنها اعتماد به نفسشان را باز یافته‌اند.

با وجود همه خطرها، آنها گفتند نه!

و من بر این باورم که این تازه شروع کار است.

از این پس، من همیشه می‌گویم: زمانی که شما وطن خود را ترک کنید، می‌توانید هرجایی زندگی کنید. اما من نمی‌گویم که تنها در ایران خواهیم مرد. من روزی در ایران زندگی خواهیم کرد... در غیراینصورت زندگی‌ام بی معنی خواهد بود. (نیویورک تایمز– دیروز)

منبع ترجمه: وبلاگ دستنوشته‌ها



**آنچه در ایران می گذرد یک انقلاب تویتری نیست**

ریس الریش  
ترجمه امیر ک

آنچه در ایران می گذرد یک انقلاب تویتری نیست. این اصطلاح به بدفهمی جنبش مردمی مهمی که در ایران در حال گسترش است دامن می زند و از اهمیت آن می کاهد.

جریان اینگونه بود. حکومت ایران گزارشگران خارجی را از سفر به بیرون از تهران بدون مجوز ویژه ممنوع کرد، و سپس آنها را به دفاتر و اتاق های هتل محدود کرد. به ویژه سی ان ان و دیگر شبکه های کابلی نامیدانه در جستجوی راههایی بودند تا تظاهرات های عظیم و سرکوب حکومت را نشان دهند. در نتیجه آنها در تلاشی عصبی روی آوردند به منظور کسب اطلاعات به سایت های اینترنتی همچون فیس بوک و تویتر. از آنجا که گزارشگران غالب اطلاعات خود را از تویت ها و کلیپ های ویدئویی یوتوب به دست می آوردند، اصطلاح انقلاب تویتری زاده شد.

ما گزارشگران عاشق عبارات چشمگیر هستیم و تویتر نیز در غرب روی موج بود، و به نظر ترکیب چشم نوازی از آب درمی آمد. انقلاب تویتری عبارتی چشمگیر اما به شدت گمراه کننده است.

در وهله نخست اکثریت گسترده ای از ایرانیان به تویتر دسترسی ندارند. من شخصا خودم در حین گزارشگری در تهران با هیچ کس برخورد نکردم که به صورت مرتب از آن استفاده کند. شمار نسبتا محدودی از جوانان، که به لحاظ اقتصادی مرفه محسوب می شوند، از تویتر استفاده می کنند. شمار وسیع تری به اینترنت دسترسی دارند. با این حال و در آغاز، بستر تظاهرات ها از طریق مکالمات دهان به دهان، تماس های تلفنی و پیام های متنی سازمان یافت، ...

از آن مهمتر، شبکه های کابلی تلویزیونی با این تمرکز اخیر بر ارتباطات اینترنتی، آگاهانه یا غیر آگاهانه یک جنبش واقعی مردم را به عنوان چیزی که عمدتا توسط طبقات کاربر تویتر پیش می رود مشخص می کنند.

من شاهد دهها هزارنفر از مردم و جوانانی بودم که در کارزاری خودانگیخته در روزهای منتهی به انتخابات به خیابان ها ریختند، که اغلب آنها هرگز واژه تویتر را نشنیده بودند.

آنها در یک سرخوشی جمعی سهیم بودند، نه صرفا به دلیل تبلیغات برای میرحسین موسوی اصلاح طلب، بلکه به این دلیل که قادر بودند خود را برای نخستین بار در طول سالیهای طولانی آزادانه ابراز کنند. پس از اینکه حکومت تنها دو ساعت پس از بسته شدن مراکز رأی گیری پیروزی قاطع احمدی نژاد را اعلام کرد، مردم خشمگین شدند.

در چند روز بعدی، صدها هزار ایرانی به خیابان های تهران و دیگر شهرهای کشور سرازیر شدند. پس از آنکه حکومت سرویس پیام های متنی را درست قبل از انتخابات از کار انداخت آنها مارش هایی در سکوت را به صورت دهان به دهان و تماس های تلفنی سازمان دادند. برخلاف تصور رسم روز، این گردهم آبی ها زنان چادری، کارگران و حتی روحانیون را نیز در بر می گرفت، و نه تنها طبقات کاربر تویتر را. تظاهرات های خودجوشی در جنوب تهران شکل گرفت، یعنی بخش فقیرتر شهر و جایی که دژ احمدی نژاد فرض می شود.

این یک جنبش توده ای اصیل ایرانی است که از دانشجویان، کارگران، زنان و طبقه متوسط تشکیل شده است. ممکن است هنوز به آن اندازه نیرومند نباشد که سیستم را واژگون کند اما بذرهایی را برای مبارزات آتی می پراکند.

ایرانیان علیه آنچه یک تقلب انتخاباتی بزرگ می پنداشتند به اعتراض برخاستند اما این اعتراضات به سرعت و با افزایش نفس و ابعاد اعتراض تکامل یافت. در هفته ی پس از انتخابات ۱۴ ژوئن، میلیون ها ایرانی خشم سی سال پایمال شدگی در یک نظام سرکوبگر را رها ساختند.

جوانان ایرانی به ویژه از حمایت رئیس جمهور احمدی نژاد از حملات شبه نظامیون مذهبی به زوج های غیر مزدوج که با یکدیگر قدم می زدند و نیز علیه زنانی که حجاب را به خوبی رعایت نمی کردند به تنگ آمده بودند. کارگران از تورم ۲۴ درصدی که افزایش دستمزدهای آن ها را می ربود به تنگ آمده بودند. اعضای اتحادیه های مستقل کارگری از قبل مشغول مبارزه برای دستمزدهای متناسب و نیز حق سازمان یابی بودند. برخی از تظاهرات کنندگان یک حکومت اسلامی معتدل تر می خواستند. دیگران از جدایی مساجد و دولت و نیز بازگشت به دموکراسی پارلمانی طرفداری می کردند. آنها به خوبی آگاه بودند که زمانی که ایران در زمان نخست وزیری مصدق یک نظام واقعی پارلمانی داشت، سیا آن دولت را به منظور ارتقاء شاه به یک دیکتاتور سرنگون کرد. من هیچ ایرانی ای را ندیدم که خواستار مداخله آمریکا باشد، این موضوع صرفا بحثی درون واشنگتن است.

برخی دوستان ایرانی ام از من می پرسند که چرا رهبر، سید علی خامنه ای، پشتیبانی خود را نثار احمدی نژاد کرد، هنگامی که ریاست جمهوری وی چنین آشکارا چه در داخل و چه در خارج به کشور صدمه زده بود. در وهله نخست، خامنه ای از احمدی نژاد به این دلیل دفاع کید که آنها مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی مشترکی را دارايند. در وهله بعد، رهبران روحانی برجسته این جنبش توده ای را دیدند که حول کارزار موسوی یکپارچه شده بود، به عنوان تهدیدی مستقیم برای ثبات حکومت و حاکمیتشان در آینده می دیدند.

از ۲۱ جون، روحانیون ارشد، سرویس های امنیتی و نظامی تمام دستگاهشان را بسیج کرده اند تا این جنبش برای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی را در هم بشکنند.

این جنبش توده ای که در چند هفته اخیر جلو آمده، سی سال در راه بوده است. این یک انقلاب تویتری نیست، و نه حتی یک انقلاب مخملی همچون کشورهای اروپای شرقی.





# کجای کاریم؟

## جمعی از فعالین کارگری

تحولات یک ماهه اخیر، تمامی تشکل های مخالف رژیم جمهوری اسلامی و تمامی کوشندگان جنبش های اجتماعی مختلف را با پرسش ها و وظایف جدیدی روبرو کرده است. همه نظرها و برنامه ها و ادعاهای درست و نادرست گذشته، به بوته آزمایش گذاشته شده است. به پاخیزی یک جنبش عظیم سیاسی، و ورود جامعه به دوره ای جدید که با اعتلای انقلابی رقم می خورد، فرصت های بی نظیر برای سازماندهی و پیشروی در مسیر یک انقلاب اجتماعی را به همراه آورده است. در عین حال، خطرات بزرگی نیز در کمین جنبش عمومی مردم است که می تواند شور و شوق و فداکاری های آنان را بی ثمر کند. شک نیست که خیزش توده ها با افت و خیزهای ناگزیر جلو می رود. این طبیعت چنین خیزش هایی است. ولی مساله اینست که تشدید تضادها، به نقطه غلیان رسیدن شرایط سیاسی، روزنه ها و راه های جدیدی را بر مبارزه توده ها می گشاید و خیزش جاری به صورت موج وار، با حدت و شدت از گوشه ای دیگر و به شکل های دیگر، فوران خواهد کرد. این دورنمایی است که علیرغم سرکوب و برقراری حکومت نظامی غیر رسمی، برابر جامعه گشوده شده است. در چنین اوضاعی، طبقه کارگر چه می کند؟ عناصر و تشکل هایی که خود را مدافع منافع کارگران می دانند و جنبش کارگری عرصه عمده فعالیت آنهاست، به چه کاری مشغولند و چه می گویند؟ آیا فرصت های پیش رو را می بینند و در صدد استفاده از این فرصت ها برای نزدیک کردن جامعه به انقلابی هستند که ریشه های استثمار و ستم را بسوزانند و نظام و مناسباتی نوین بنا کنند؟ آنچه تاکنون از بخش بزرگی از این عناصر و تشکل ها مشاهده کرده ایم ما را به این نتیجه می رساند که خیرا طرز تفکر ستروان و غیر انقلابی، هدف های محدود، کم توقعی، جزم گرایی و اعتقاد به الگوهای جامد در مبارزه طبقاتی، سرانجام میوه تلخ خود را به بار آورده است. بخش قابل توجهی از عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری و چپ، از سیر تحولات جامعه و نیازهای سیاسی و تشکیلاتی خیزش پر شتاب توده ها عقب مانده اند. و ای کاش فقط این بودا در این میان، عناصر و تشکل هایی پیدا شده اند که برای بی اعتبار کردن خیزش مردم، و دوری گزینن از رویارویی توده ها با قدرت سیاسی حاکم، به هر بهانه و توجیه و استدلالی چنگ می اندازند. نرم ترین توصیفی که در مورد اینگونه توجیه ها و استدلال ها می توان به کار برد، اشغال و منحت است. (۱)

اما بگذارید برخورد انتقادی به عناصر و تشکل های منتسب یا مرتبط با جنبش کارگری را از خودمان شروع کنیم. مروری بر نوشته های یک ساله اخیر «جمعی از فعالین کارگری» نشان می دهد که زمینه تحلیل ما از اوضاع عمومی جامعه، موقعیت تضادهای طبقاتی و اجتماعی و سیاسی، و روندهای محتمل، عمدتا صحیح بوده است. (۲) ما به پیشگویی در تحلیل سیاسی معتقد نیستیم. اما توجه کافی به موقعیت تضادها، و پرهیز از یک جانبه نگری سیاسی و تنگ نظری طبقاتی، می تواند تا حد زیادی به گرفتن نبض جامعه کمک کند؛ می تواند کمک کند که روندهای محتمل را از پس گرد و غبار وقایع روز، بهتر ببینیم؛ می تواند کمک کند که صدای تحولات فردا را از دل «سکوت» امروز واضحتر بشنویم. امروز که به نوشته های خود در چندین ماه گذشته رجوع می کنیم، تاکیدهایی صحیحی را بر آنچه می تواند پیش آید، و نیز بر این که رژیم جمهوری اسلامی برای چه دورنمایی تدارک می بیند، پیدا می کنیم. درست به همین خاطر، خود را شایسته برخوردی نقادانه می دانیم. این انتقاد از خود، شاید برای ما گزنده تر و آزار دهنده تر از انتقادی باشد که بر بسیاری دیگر از عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری روا می دانیم. ما نیز از سیر وقایع، و انجام وظایفی که بارها بر آن پافشاری کرده بودیم، به میزان زیادی عقب افتادیم. شک نداریم که کمبود نیرو، یکی از عوامل مهم در این عقب افتادن است. اما فقط این نیست. برای فعالیت در دوره های جدید، برای استفاده از فرصت های نوین، برای تاثیر گذاشتن و تاثیر گرفتن از توده های پا به صحنه گذاشته، باید دورنماهای مبارزاتی را دوباره تعریف کرد؛ باید ضربهنگن فعالیت را تغییر داد؛ باید شیوه ها و روش ها و ابتکارهای جدید اتخاذ کرد؛ باید نوع سازماندهی نیروهای خود و رابطه کار مخفی و کار علنی را با توجه به شرایط نوین دوباره ترسیم کرد و به اجراء گذاشت؛ باید شعارهای مناسب و به روزی که نبرد امروز را به اهداف عالیت و دورنمای انقلابی پیوند بزند، تدوین کرد و به میان گذاشت (که شاید این آخری آسانترین کار در میان کارهایی که باید انجام شود باشد). کلید مجموعه این فعالیت ها؛ افزایش تلاش برای ایجاد هسته های انقلابی حزبی در دل پیشروان طبقه کارگر و پیشروترین و پیگیرترین زنان و روشنفکران و

جوانانی که علیه کلیت نظام حاکم هستند؛ افزایش تلاش برای تبلیغ و ترویج برنامه کمونیستی برای تحول جامعه؛ افزایش تلاش برای نزدیک و متحد کردن کمونیست های انقلابی؛ و برافراشتن پرچم روشن و قدرتمندی است که قشرها و طبقات ستمدیده را به گرد هم آمدن و ادامه مبارزه برای خلاص شدن از شر این نظام ارتجاعی و پیشبرد اهداف آزادیخواهانه و حق طلبانه خود فرابخواند.

با چنین نگاهی به شرایط، و با چنین حرکتی است که می توان از سیر تحولات حتی المقدور عقب نیفتاد؛ دنباله رو اوضاع و سیر خودجوش خیزش توده ها نشد؛ در هر گام جای پای خود را محکم کرد و با استفاده از فرصت ها، جهش های نسبتا سریعی را به سطوح بالاتر مبارزه و تشکل تدارک دید. در چند هفته گذشته، ما تلاش کردیم تحرک سیاسی و عملی خود را بیشتر کنیم؛ تلاش کردیم در میان توده های به میدان آمده باشیم؛ تلاش کردیم نیروی کوچک خود را برای یافتن مبارزان جوان و پیشرو و تاثیرگذاری بر آنان فعال کنیم. اما علیرغم همه اینها، عقب ماندن از اوضاع کماکان بیداد می کند. بدون اینکه بخواهیم برخورد احساسی و شتابزده به اوضاع کنونی داشته باشیم، باید اذعان کنیم که ما از یافتن رشته های اتحاد و پیوند با آن دسته از عناصر و تشکل ها که تحلیل و رویکردشان به شرایط و وظایف را به خود نزدیک می بینیم باز ماندیم. این نکات انتقادی را به ویژه با این هدف روی کاغذ می آوریم، تا همه رفقای شناخته و ناشناخته ای که به نظرها و سیاست های «جمعی از فعالین کارگری» رجوع می کنند و خود را هم جهت یا متحد با این نظرها و سیاست ها می دانند، به فعالیت و تحرک خویش نیز در این روزها نگاهی دوباره ببینازند و ببینند که به راستی، وظایف انقلابی را محکم در دست گرفته اند؟ ببینند که آیا برای تغییر جهت موج خیزش مردم به یک مسیر صحیح تلاش کرده اند؟ یا بر عکس، خود دنباله رو و تابع سیر وقایع شده اند؟ باشد تا این ارزیابی انتقادی از رویکرد و حرکت، به همسو کردن و سامان دادن به فعالیت های پراکنده و چند سویه همگی ما کمک کند.

برگردیم به گرایش ها و رویکرد بخش های دیگر (یعنی بخش غالب) عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری. در مورد اینها، غافلگیری و انفعال در قبال خیزش توده ها را به وضوح مشاهده می کنیم. چرا غافلگیری؟ چرا انفعال؟ ما مذبذهاست با گرایش هایی روبرو هستیم که هم رگه های عمیق رفرمیستی دارند و هم آغشته به اکتونومیسم و دنباله روی از جنبش خودبخودی طبقه کارگرد. (۳) این گرایش ها نهایتا انقلاب اجتماعی را امکان پذیر نمی دانند؛ یا لاقال آن را به آینده ای نامعلوم موکول می کنند. اینها نمی توانند و نمی خواهند ربطی میان فعالیت های امروز خود و جنبش امروز کارگران، با دورنمای انقلاب اجتماعی ایجاد کنند. بنابراین از یک طرف، فعالیت ها و مبارزات امروزشان نهایتا به چارچوبی اصلاح طلبانه و مطرح کردن مطالبات در چارچوب نظام موجود محدود می شود؛ و از طرف دیگر، انقلاب اجتماعی و یا نظام سوسیالیستی ادعایی شان، در گرو رشد و تکامل خودبخودی تضادها و پخته شدن شرایط عینی است (بدون اینکه عنصر ذهنی انقلابی بتواند در آن نقش مهم یا تعیین کننده ای ایفا کند). همین نگرش محدود و نادرست از نحوه تکامل تضادهای جامعه و تاثیر متقابل شرایط عینی و عناصر ذهنی، باعث شده که این افراد و تشکل ها از آنچه در بطن جامعه می گذرد و از احتمال بروز چرخش ها و برآمدهای سیاسی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد غافل بمانند. نگرش تدریج گرایانه اینان، نمی گذارد که تجربه های دور و نزدیک در ایران و سایر نقاط دنیا را در خاطر داشته باشند و روندهای محتمل را پیش بینی کنند. این مبنای غافلگیری آنهاست.

مشکل دیگر، درک مکانیکی (غیر دیالکتیکی) و دکماتیستی آنها از خصوصیت و کیفیت جنبش های گوناگون طبقاتی و اجتماعی و تاثیر متقابل این جنبش ها بر یکدیگر است. برگردیم و اظهارات این عناصر و تشکل ها را در چند ساله یا همین چند ماهه اخیر مروری بکنیم. ببینیم که در مورد جنبش کارگری در ایران و رابطه آن با جنبش های دیگر نظیر جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش جوانان و… چگونه صحبت کرده اند. ما با نیات این عناصر و تشکل ها کاری نداریم؛ اینکه طرفدار کارگران و زحمتکشان هستند یا نه؟ آیا دلشان برای توده های گرفتار فقر و فلاکت می سوزد یا نه؟ آیا واقعا می خواهند دردی از دردهای توده ها درمان شود و به خوشبختی و رفاه و عدالت برسند یا نه؟ صرفا نیات خوب داشتن، گرهی را باز نمی کند. اصل قضیه اینست که این قبیل گرایش ها، جای پا و تکیه گاه سیاست های رفرمیستی و اهداف طبقاتی (غیر پرولتری و غیر انقلابی) خود را در جنبش کارگری قرار داده اند. در اینجا فرصتش نیست (و راستش اهمیت درجه اول هم ندارد) که در مورد اینکه چرا و چگونه مخفف و اهداف خرده بورژوایی و بورژوایی در جنبش کارگری حضور می یابد و بیان «کارگری» پیدا می کند صحبت کنیم. اصل قضیه اینست که در این حالت، جنبش کارگری عملا و نهایتا اهرمی می شود برای پیشبرد سیاست های رفرمیستی و در نتیجه، دست نخوردن به پایه های نظام طبقاتی استثمارگر و دستگاه ستمگر سیاسی. گرایش های مورد بحث، عمدتا در قالبی «کارگریستی» ظاهر شده اند. هنوز یادمان نرفته که در جریان بحث هایی که در جمعبندی از مراسم اول ماه در پارک لاله تهران به راه افتاد، خیلی ها حکم بر این دادند که جنبش کارگری ایران، در صف مقدم جنبش های موجود قرار گرفته و به موتور محرکه و جهت دهنده به سایر جنبش ها تبدیل شده است. (۴) بگذارید به صراحت بگوییم، جنبش کارگری ایران یک جنبش عقب نگهداشته شده (به لحاظ سیاسی) است. به همین روشنی! مسلما استبداد حاکم و سرکوب دائمی در این عقب نگهداشته شدن، نقش اصلی را بازی می کند. اما فقط این نیست. گرایش های رفرمیستی و اکتونومیستی (گرایش های خرده بورژوایی و بورژوایی) نیز نقش مهمی در عدم ارتقاء جنبش کارگری و وضعیت کنونی آن بازی کرده اند. تعریف و تمجیدهای نادرست و غیر واقعی از موقعیت و کیفیت جنبش کارگری، یعنی کمک به عدم ارتقاء این جنبش؛ یعنی نادیده گرفتن و در نتیجه صحه گذاشتن بر عقب ماندگی های این جنبش.

در چنین اوضاعی، ناگهان یک فرایند متفاوت انفجاری، از جایی

دیگر به راه می افتد. این جریان به دلایل مختلف، تحت تاثیر و نفوذ سیاسی بعضی از جناح های رژیم مرتجع قرار دارد. جنبش کارگری که قرار بود جهت دهنده به سایر جنبش های باشد، ناگهان در حاشیه قرار می گیرد. تعداد قابل توجهی از اعضای طبقه کارگر، به ویژه کارگران و بیکاران جوان، به صورت فردی و تحت پرچم ها و رنگ ها و شعارهای غیر پرولتری و ضد کارگری، در خیزش عمومی شرکت می کنند. در روزهای کارزار انتخاباتی، قبل از رای گیری، عناصر و تشکل هایی که گرفتار رفرمیسم و اکتونومیسم اند، منفعل و بی سر و صدا هستند. به نظر می آید که به دلیل اختلاف نظرهای سیاسی، و جهت گیری های مختلف در مورد مضحکه انتخاباتی رژیم، نمی توانند موضع مشترکی بگیرند. بعضی ها اینجا و آنجا از «شرکت نکردن خود در انتخابات» می نویسند اما حاضر نمی شوند به طور مشخص طبقه کارگر و مردم را به تحریم انتخابات فرا بخوانند. در واقع حاضر نمی شوند به نام کارگران، یک نقش پیشرو سیاسی و جهت دهنده را برای کل جامعه بازی کنند. بعضی ها هم هستند که به تکرار خواسته های مطرح شده در قطعنامه مشترک اول ماه مه قناعت می کنند و می گویند این جواب کارگران به مضحکه انتخابات است. انگار نه انگار که سنگ روی سنگ بند نیست. در این موقعیت انفعالی که گرایش های مورد بحث گرفتارش شده اند، تجمع های گسترده شبانه در حمایت از این یا آن نامزد بر پا می شود. به وجود آمدن یک فضای جدید و ملتهب سیاسی در کل جامعه غیر قابل انکار است. موضوع قدرت سیاسی دارد بعد از مدتها به مرکز توجه میلیون ها نفر تبدیل می شود. در آن شرایط، ما و رفقای دیگر از جنبش چپ فریاد می زنیم که فرصت های مهم (هر چند موقتی) برای فعالیت آگاهگرانه سیاسی در میان توده های وسیع ایجاد شده است. باید این فرصت ها را دریابیم و همزمان با تمام قوا! برای رفع خطرات و توهماتی که از جانب بخشی از ارتجاع حاکم بر سر مردم سایه افکنده تلاش کنیم. اما اکتونومیستها و رفرمیستها گوش شنوا ندارند. در این میان، ترحم انگیزترین موضع گیری را در نوشته ای دیدیم که حضور توده ها در خیابان ها قبل از انتخابات را تحت تاثیر تجمع های کارگری در اول ماه مه امسال می دید!

بعد از تقلب بزرگ انتخاباتی، ورود جامعه به یک اعتلا در ابعاد توده های میلیونی، گرایش های اکتونومیستی و رفرمیستی منتسب به جنبش کارگری نیز به سرعت خود را با شرایط جدید منطبق می کنند. گرایش انفعالی در بعضی از این عناصر و تشکل ها، به سطح دشمنی آشکار با خیزش توده ها تکامل می یابد. اینها توده های خشمگین مردم را به نشستن در خانه دعوت می کنند مبادا ماجرا به نفع موسوی و کروبی تمام شود! (۵) اینها پیشاپیش دست خود را به نشانه تسلیم سیاسی در برابر جناح «اصلاح طلب» رژیم بالا برده اند. تا آنجا که به رهنمودهای اینها برای کارگران مربوط می شود، در واقع لیاقت و توان شرکت در خیزش را برای طبقه کارگر نمی بینند؛ به نحوی که بتوانند مسیر را عوض کند و سیاستی متفاوت و مستقل و راهگشا را خلاف جهت برنامه ها و اهداف ارتجاعی امثال موسوی در پیش بگیرد. این سیاست و رویکرد را فقط می توان منحت و اشغال نامید. بیشتر اینها فکر می کردند که جنبش کارگری برای خودش و فارغ از تضادها و تحولات سیاسی و اجتماعی (منجمله وقایعی که جرقه اش را می تواند تضادها و شکاف های درون رژیم بزند و صحنه نفوذ جناح های حکومتی باشد) تکامل می یابد و پیشرفت می کند. بیشتر اینها اصلا کارگران را لایق شرکت در نبردهای سیاسی و آبدیده شدن و پالایش پیدا کردن در جریان خیزش ها نمی دانند؛ لایق و قادر به مواخنت سیاست و شناخت یافتن از سیاست ها و منافع طبقات گوناگون در جریان توفان های بزرگ نمی دانند. از نظر اینها میدان، عرصه فعالیت کارگران همان کارخانه و اعتصاب ها و تحصن های عمدتا اقتصادی – رفاهی است. اینها وقتی که می خواهند بزرگ و گسترده فکر کنند، از چارچوب مطالبات فراوان و چانه زنی های گسترده فراتر نمی روند. اینها به خیال خودشان دنبال «خلوص» جنبش کارگری هستند و به همین خاطر خدا خدا می کنند که این روزهای پر آشوب زودتر بگذرد تا جنبش کارگری برگردد سر خانه و زندگی خودش!

شکل دیگری از انفعال یا عدم تحرک کافی، این روزها در قالب محدود کردن اهداف طبقه کارگر از شرکت در خیزش کنونی ظاهر می شود. بسیار می شنویم که هدف از شرکت، یکم افشارگری و توهم زدایی از جناح های مختلف رژیم ( و مشخصا امثال موسوی و کروبی) است و دوم، کمک به تشکل یابی سریع جنبش کارگری با استفاده از فرصتی که پیش آمده است. (۶) این دو هدف، کاملا به هم ربط دارد و هر دو بیان یک رویکرد انفعالی به اوضاع است. در شرایط کنونی، دو جور می شود افشارگری و توهم زدایی زد. یکی اینکه فقط از ماهیت یکسان و ضد مردمی و ضد کارگری همه جناح های هیئت حاکمه (اعم از متقلبان در انتخابات و معترضان به تقلب) بگوییم و به توده ها هشدار دهیم که زیر پرچم سبز موسوی جمع نشوید. دوم اینکه به مردم بگوییم خشم و نفرت و انرژی مبارزاتی خود را باید گسترده تر و عمیقتر و پیگیرتر به میان آورید؛ باید پایدارتر و ادامه دارتر در میدان بمانید و روش ها و ابتکارهای گوناگون مبارزاتی را به کار ببندید؛ باید فرصت از هم گسیختن قدرت سیاسی حاکم، و أماج قرار دادن ستون های این حاکمیت مرتجع را بیشتر دریابید و از آن برای پیشروی جنبش عمومی بیشتر استفاده کنید؛ باید دورنمای انقلاب اجتماعی و اهداف و خواسته هایی را دارا باشید که خیزش امروز را به آن دورنما مرتبط کند؛ باید به دنبال شناختن و دست یافتن به ستاد رهبری کننده ای باشید که بتواند این نبرد عظیم و ادامه دار را هدایت کند؛ و برای همه این کارها باید نارهربرانی مانند موسوی و کروبی و سیاست ها و ارزش ها و اهداف ضد مردمی ای که اینان نمایندگی اش می کنند و به تحکیم و ادامه حیات نظام سرمایه داری، و رژیم مذهبی و زن ستیز کنونی می انجامد را طرد کنید. این دو نوع افشارگری با هم تفاوت دارد و به نتایج متفاوتی خدمت می کند. به مساله تشکل یابی کارگران نیز دو جور می توان نگاه کرد. یکی اینکه منظورمان صرفا تلاش برای ایجاد تشکل های موسوم به صفی یا سندیکایی در جنبش کارگری باشد. یعنی با استفاده از شکاف در هیئت حاکمه و تضعیف جناح حاکم، فرصت را غنیمت شمرده در پی امتیاز گرفتن از دولت در این زمینه باشیم. دیگری اینکه، با استفاده از فضای سیاسی و اعتلای

انقلابی در کل جامعه، منجمله در صفوف کارگران، شکل های متفاوتی از سازماندهی را به کار بگیریم که اتفاقا بخش مهمی از آن به تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر مربوط می شود و نطفه های اعمال قدرت سیاسی، و دخالتگری سیاسی و عملی در خیزش ها و تحولات پیش رو را شکل می دهد. ایجاد تشکل هایی که می تواند به پیگیری و پایداری خیزش عمومی مردم کمک کند و به گسترش و ارتقاء اعتراضات سیاسی طبقه کارگر به روش های اعتصابی و اشغال محیط های کار کمک کند، بخشی از وظایف کنونی را شامل می شود.

بگذارید با یک مثال ملموس نشان دهیم که تنگ نظری ظاهرا دلسوزانه نسبت به خواسته ها و منافع روز طبقه کارگر، در شرایط پر تلاطم کنونی، به چه نتایج مبرکباری می تواند بینجامد. در مباحث انتقادی مربوط به تجمع اول ماه مه در پارک لاله، با این اتهام روبرو شدیم که «جمعی از فعالین کارگری» توجهی به بهبود معیشت کارگران ندارد و برایش مهم نیست که کارگران گرسنگی می کشند یا نه. ما را متهم کردند که چون در مورد خطر فریب خوردن و دنباله روی کارگران از وعده های اقتصادی و رفاهی نامزدهای ریاست جمهوری اسلامی هشدار داده ایم، داریم به کارگران می گوییم که اگر این یا آن جناح مجبور شد و به شما امتیازی داد قبول نکنید چون ممکنست به نفع مرتجعین حاکم تمام شود. (۷) وقایع چند هفته گذشته، به خوبی نشان داد که حق با ما بود و عطف توجه به «معیشت کارگران» از جانب کسانی که «جمعی از فعالین کارگری» را بر سر این نکته نقد می کردند، در عمل به کجا می انجامید. این واقعیتی است که ستاد انتخاباتی محمود احمدی نژاد با پخش پول، حواله برای گرفتن وام بانکی، بالا بردن حقوق بازنشستگی و سود سهام عدالت در بین گروهی از تهدیدبدستان و محرومان که بخشی از آنها در صف طبقه کارگر جای دارند، رای خرید. احمدی نژاد با این کار، برای خود تبلیغاتی به دست آورد و یا اینکه بخشی از مخالفان بالفعل خود را به سکوت واداشت. آیا با معیار «توجه به مساله گرسنگی» و محرومیت این گروه از افراد، می شود حمایت از احمدی نژاد و یا سکوت در قبال باند تبهکاری که از نمایندگی اش می کند را ارزش گذاری کرد و این کار را جایز شمرد؟ آیا منتقدان ما می دانند که امروز افراد محروم و بیکار دیگری از شهرستان ها و روستاهای عقب مانده و فقیر، دقیقا با انگیزی سیر کردن شکم خود و خانواده شان و یا با هدف دستیابی سریع به چند میلیون تومان و تشکیل خانواده، در لباس مزدوران بسیجی به ضرب و شتم مردم معترض در خیابان ها مشغولند؟ آیا مساله فقر و گرسنگی و فلاکت را می توان تا به این حد مجزا از محیط حاکم و تضادهای سیاسی جامعه مورد توجه و برخورد قرار داد و برایش پاسخ های هر چند فوری و موقتی پیدا کرد؟ جواب ما منفی است. به عقیده ما هر کس چنین ببیندش نه فقط مساله آموزش سیاسی و انتقال آگاهی انقلابی به توده های کارگر و زحمتکش را نادیده گرفته است؛ بلکه در شرایط خاص کنونی زمینه مساعدی را برای مزدور پروری امثال احمدی نژاد از میان توده های محروم مهیا می کند.

در اینجا لازم می دانیم به صورت کناری به یک رویکرد ظاهرا متفاوت دیگر که در برخورد به شرایط کنونی بروز یافته، اشاره ای بکنیم. این رویکرد با سطحی نگری و خوشحیالی، مساله سازماندهی انقلاب اجتماعی را ساده می کند. این رویکرد، پدیده پیچیده و متناقضی که در جامعه جاری است را با حداقلی از تلاش و تبلیغ سیاسی، در حال گذر به سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و برقراری یک دولت انقلابی و متفاوت تصویر می کند. (۸) در چارچوب همین نگرش است که رهنمودهای عجیب و بدون پشتوانه برای اعمال رهبری چپ (چیپی که خودشان مد نظر دارند) بر خیزش میلیونی توده ها صادر می شود. در چارچوب همین نگرش است که فراخوان اعتصاب سیاسی در واحدهای بزرگ تولیدی، بدون ایجاد زمینه های سیاسی و تشکیلاتی حداقل برای تحقق این عمل، به گوش می رسد. در چارچوب همین نگرش است که خیزش عظیم توده ها بسیار گسترده تر از آنچه هست بزرگ نمایی می شود و تظاهرات ۳ میلیونی تهران به ۱۰ میلیون تبدیل می شود. در چارچوب همین نگرش است که به مردم حاضر در صحنه وعده داده می شود که فقط کافیست چند روز پایداری کنید و میلیونی به خیابان بیایید مساله حل است! قرار که نیست ماه ها این کار را بکنید!! به نظر ما این رویکرد اگر چه مبارزه جویانه تر از آن رویکرد انفعالی ظاهر می شود و در ارزیابی از فرصت ها در شرایط جدید اعتلای انقلابی روی نکات درستی انگنست می گذ ارد، اما نهایتا از ترسیم پیچیدگی ها و تضادهای راه طولانی انقلاب و نیازها و ابزار سازماندهی انقلاب اجتماعی عاجز می ماند. بنابراین نمی تواند طبقه کارگر و توده های مردم را به آگاهی و تدارک لازم برای پیشروی در مسیر انقلاب رهنمون شود.

تا اینجاى کار، نکات انتقادی بالا را برای ترسیم گرایش ها و رویکردهای کلی در صحنه جنبش کارگری ایران، و دامن زدن به بحث و جدل بر سر وظایف دوره کنونی کافی می دانیم. اوضاع جامعه به گونه ای جریان یافته که ادامه مباحثه بر سر سیاست جنبش کارگری که حول مساله برگزاری تجمع اول ماه مه به راه افتاده بود را، در چارچوب گذشته، ناقص و غیر مفید می سازد. شک نیست که سیاست های امروز ادامه و تکامل منطقی همان سیاست ها و رویکردها و نگرش هاست؛ اما باید قالب مبارزه انتقادی گذشته را گسترش داد و مباحث را با توجه به مسائل حیاتی روز تعمیق کرد. می دانیم که هم اکنون بسیاری از رفقا و دوستان در چارچوب جنبش چپ و کارگری ذهن خود را بر سر این مسائل متمرکز کرده اند و انتظار داریم که هر چه زودتر حاصل تلاش های فکریشان را در مقالات

منبع: http://jafk.blogfa.com

